

لنگ‌لنگان و افتان و خیزان - اشارات و کنایاتی داریم که پُر فایده‌اند؛ اگر از عهده این قلم برآیند.

نخست اینکه، نویسندگی در عداد امور فرهنگی و در شمار برنامه‌های انسان‌های فرهیخته است. این، مهم است؛ زیرا اگر دانستیم و اقرار دادیم که نوشتن، فعالیتی فرهنگی است، باید به همه لوازم آن پایبند باشیم، و سلامت و ضمانت آن را عهده‌دار. دیگر آنکه، به عقیده راقم سطور، ضرورت ذوقمندی و ذائقه نیکو داشتن در امر نویسندگی، چون روح برای کالبد است؛ یعنی نوشته عاری از ذوق، و تألیف و تصنیف بی‌ذوق و سلیقه، مرده‌ای را ماند که اگر بی‌دست و پا و سر و گردن نیست، جنبشی هم اما ندارد، و به گورکن، سپردن را بیشتر زبید تا به دست ناشر. منطقه ذوق و جغرافیای فرهنگ با چنین نوشته‌هایی - که با هزار تأسف، شمار آنها اندک هم نیست - چنین سخنی دارد:

تبه شدی و مُردنی،
به گورکن سپردنی.^۱

انتخاب این دو خصیصه مهم و اساسی در امر نویسندگی، برای بازگویی در این نوشتار، از سر تفنن و زیاده‌گویی و خدای ناکرده «عرض هنر پیش یار»^۲ نبوده است. انگیزه نگارنده در انتخاب این دو عضو برای معاینه و احیاناً معالجه، بیشتر به وضعیت نویسندگی در حوزه باز می‌گردد. زیرا حداقل، این نوشتار، خود باید به آنچه می‌گوید، پایبندی نشان دهد و ذوقمندان، آنچه را که باید و شاید گوید و نویسد؛ که اگر جز این باشد، این نیز تبه شده است و مردنی، و به گورکن سپردنی.

۱. فرهنگ نویسندگی

حتم داریم که نویسندگی از مقوله صنعت، تجارت، معماری، تکنولوژی، سخت‌افزاری، سیاست، ملکداری و هنرهای دستی

* هیچ‌گونه تصرف ویرایشی در مقاله استاد بابایی صورت نگرفته است.

۱. از مهدی اخوان ثالث.

۲. اگر چه عرض هنر، پیش یار بی‌ادبی است.

زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است
(حافظ)

نویسندگی در حوزه*

رضا بابایی

بخش دوم

نویسندگی، برای بعضی حرفه است؛ برخی آن را تفتنا به کار می‌گیرند و برای بسیاری از عالمان و صاحب‌نظران، وسیله‌ای کارآمد و ابزاری بی‌جان‌ترین است. در میان حوزویان، نویسندگی - بیشتر - در شمار ابزارهای پیام‌رسانی می‌نشیند و به مناسبت نوع و شکل پیام‌رسانی در حوزه، قلم، وظایف بسیاری را باید به دوش کشد؛ وظایفی که در میدانهای دیگر، صدا، تصویر، تجسم، موسیقی، معاینه، میتینگ و ... بر عهده دارند. پس می‌توان گفت: قلم بر روی کاغذ چرخاندن، عاشقانه‌ترین سماع عالمان دین در خانقاه عقلانیت و بازار حکمت و دانش و تبلیغ است. اما صاحب این قلم که خود نزدیک به دو دهه، ریزه‌خوار حوزه صادق (ع) و خوان باقر (ع) است، چند و چونی را در کار نویسندگی اندیشیده است که آویختن آنها را برگردن بیان، چندان نازیبا و نابرازنده نمی‌بیند؛ هرچند عرض خود بردن و زحمت دیگران داشتن را، نیز سخت نگران است.

نویسندگی، اگر به انسان مانند شود، سر و پا و دست و گردن و امعا و احشایی دارد که بی‌هریک از آنها ناقص الخلقه و ناکارا و ناپایاست. در این نوبت، به دو جزء رئیسی و دو عضو از نوع گردن - نه از قبیل دست و پا که بی‌آنها هم می‌توان در مسیر زندگی خرامید و به میوه‌های آن دست یازید؛ هر چند

تفرّج کردنی است؛ نه کارزاری که گریختنی است. خود را نه در مصاف، که در صفا و صمیمیت می‌پندارد، و نمی‌نویسد مگر برای آنکه راهی بگشاید، دستی بگیرد، سری را به سامان رساند و دلی را بنوازد. طبیعت فرهنگ و هنر، دوستی و مداراست، نه جنگ و دعوا.

از آن مهمتر اینکه نویسنده فرهیخته، در نوشته‌های خود این دعوی را نشان نمی‌دهد - نمی‌نمایاند؛ نه اینکه باور ندارد - که حق محض و حقانیت مطلق است؛ بلکه بر سیل مجادله، برهان می‌آورد و در مماشات، مشی می‌کند. اشتلم کردن و قلدر مآبانه سخن گفتن، برآزنده قلم‌هایی است که عقده محرومیت از حقیقت، گلوی آنها را می‌فشارد، و بیم آن دارند که در مسیر مماشات، رنگ بازند و آب به جوی دشمن ریزند. از یاد نبرده‌ایم که ما همه در مصاف با اندیشه‌های رنگارنگیم، ولی از این باور هم نمی‌توان دست کشید که اندیشه‌های رنگین را فقط با بهانه‌های شیرین می‌توان از پای درآورد. ممکن است چنین نباشد، اما نویسنده مذهبی به سائقه ایمان و تعهدش، باید به خود و قلم نازک‌کارش علی‌الدوام تلقین کند که مخاطبان و خوانندگان وی، همه شوریده‌سر و گریزپای‌اند، و نوشته‌های او، همان یاران و حریفان وی‌اند که او آنان را برای بازگرداندن صنم گریزپای خود روانه کرده است؛

بروید ای حریفان بکشید یار ما را
به من آورید آخر صنم گریزیا را
به ترانه‌های شیرین، به ترانه‌های رنگین
بکشید سوی خانه، مه خوب خوش‌لقا را^۲

این ضرورت از آنجا ناشی می‌شود که سخن مخالف و یا احیاناً معاند، چون انگین به کام و ذائقه مردمان، گاه خوش می‌آید. همین شیرینی‌های به ظاهر نه چندان جدی است که گروه گروه از جوانان و خوانندگان معمولی را به خود می‌کشد و چون در کام آنان فرو می‌ریزد، سم مهلک را می‌ماند که درون‌ها را

۱. در زلف چون کمندش ای دل میبچ کانجا

سرها بریده بسینی، بی جرم و بی جنایت
(حافظ)

۲. مولانا جلال‌الدین رومی بلخی، دیوان شمس، تصحیح فروزانفر، ج ۱، ص ۱۰۵.

و مانند آنها نیست؛ اگرچه با هر یک از این گروه، تعاملی ظریف و ناگزیر دارد. مثلاً رابطه نویسندگی با سیاست و نظریه‌پردازی در مباحث علمی و عقلی، رابطه مشروع شانه و زلف است. این دو (شانه و زلف) گرچه به کار هم می‌آیند و هر یک برای دیگری است، اما از دو جنس و دو آفرینش‌اند، و از همه مهمتر اینکه سازنده شانه، نتواند دست صنعت به گیسو برد و شأن آفریننده زلف را با دندان‌های شانه چه کار؟ اما زلف سخن را نیاز به شانه چنان است که بی آن، آشفته‌زار مزرعه تاریکی است، و سرهای بریده خوانندگان، در آن بی جرم و جنایت، آونگان است.^۱

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

نمی‌توان با حافظ هم عقیده نبود، که از رخ اندیشه نقاب گشودن، پس از شانه قلم بر سر زلف سخن کشیدن است. جای حیرت و شگفتی است که شش قرن پیش از این، آنگاه که نوشتن و قلم و نشر و کتاب و رساله نمی‌توانست اهمیت امروزی را داشته باشد، حافظ پرده‌برداری از جمال دلربای اندیشه را به سرانگشت قلم، ممکن و مبارک دانسته است. و جای تأسف و تحسّر است که خَلف مردان اندیشه‌های دینی او، هنوز، کمتر از وی به چنین ضرورتی، اقرار می‌دهند، و گردن می‌گذارند.

اگر نویسندگی و اهل قلم و کاغذ بودن، کاری است فرهنگی، لوازم و بایسته‌های کار فرهنگی را نیز باید دارا باشد. در یک فعالیت فرهنگی، با هر سمت و سو، و به هر رنگ و بو، باید مؤلفه‌های زیر را تن داد و دست تسلیم بالا برد.

یک نگاه فرهنگی: به مقولات علمی، کاربردی و هر موضوع دیگری که مدار و محور نوشتار است، باید فرهنگ‌مآبانه نگریست. فرهنگی دیدن و فرهیخته بودن در حین بحث و نظر، قلم را نرم‌نرمک می‌چرخاند و تند و تیز دلها را می‌شکافد. نویسنده، باید همیشه این تصور را در خود زنده نگاه دارد که یک فرهنگی، بیش و پیش از همه فرهنگ‌پرور و فرهنگ‌دوست است. این تصورات مبارک، وی را به تصدیقات مبارک‌تری نیز رهنمون می‌شوند. مثلاً بنای اولیه خود را بر مدارا و مهربانی می‌گذارد؛ الا ما خرَج بالذلیل. رنگ و بوی نوشته‌هایش، فضای باغچه‌ای را در نظر می‌آورد که

نخست رحمةً للعالمین است، یادآور می‌شود که نرمخویی او با مؤمنان، پرتوی از رحمت الهی است؛ یعنی رحمت الهی است که تو را با مردم چنین نرم و مهربان کرده است، و اگر نبود چنین، اطراف خود را از مردم خالی می‌دیدی.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا
الْقَلْبِ لَآتَقَفْنَا مِنْ حَوْلِكَ فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ
لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ^۴

پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پُر مهر] شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار [ها] با آنان مشورت کن. و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.

دو) زبان فرهنگی و لحن عالمانه و بیان تر و تازه در عرضه مطالب: یک آفریده فرهنگی، نخست از نگاه فرهنگی به قضایا می‌تراود و پس از آن به زبان فرهنگی، زمانه را درمی‌نوردد. زبان فرهنگی، مانند نگاه فرهنگی، مهربان و دوستانه است. از سر حقیقت‌جویی و شفقت‌گری، می‌چرخد. دست و دل فرهنگ‌دوستان فرهنگ‌نگار، به کاری جز نرم‌دلی و شیرین‌زبانی نمی‌رود. زبان فرهنگی، خشک و بی‌روح نیست. در او پروراندن مباحث، در دامان لطایف و ظرایف بسیار، صورت می‌بندد. زبان و قلم فرهنگی، خود را به ناسزا و ناروا نمی‌آلاید و حریم آن، سرشار از کلمات پاکیزه و باطراوت است. حرمت نهادن به هر فکر و اندیشه‌ای، پیشانی

می‌سوزاند و بیرون را تهدید به تسخیر می‌کند. آنگاه باید چون مولانا ناامیدانه بر سر دوستان خود فریاد کشید و نهیب زد و گفت:

چند گویم من تو را کین انگبین
زهر قتال است از آن دوری گزین^۱

این خصیصه فرهنگی، نمایی روشن از فرمان ایزد بی‌همتا است که فرمود:

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ
ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ^۲

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] داناتر است.

نگاه فرهنگی داشتن، یک معنای دیگر نیز دارد و آن التزام به لوازم کارهای علمی است؛ از قبیل شعار ندادن و موضوع را با اهمیت شمردن و مخالف را هوشمند پنداشتن و مباحث را سرسری نگرفتن. اساساً در مقوله فرهنگ، نیش و کنایه، اگر اساس نوشتار شود و مهار قلم را به دست گیرد، بی‌فرهنگی است؛ خصوصاً اگر به شیوه عاری از هنر و زیرکی صورت گیرد. خانواده فرهنگی که نویسندگان از اعضای بالغ آنند، نوشته خود را به قتلگاه تبدیل نمی‌کند، و اگر چنین کند، تیغ‌هایش همه پنبه‌ای است؛ یعنی به اصطلاح سر را با پنبه می‌برند، نه با شیشه شکسته نوشابه! این درس ملیح، از این آیه فصیح، آموختنی است:

إِذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي
إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُولَا قَوْلًا لَيْتِنَا لَعَلَّه
يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى^۳

تو و برادرت معجزه‌های مرا [برای مردم] ببرید و در یادکردن من سستی مکنید. به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته است و با او به نرمی سخن گوید، شاید که بپذیرد یا بترسد.

خداوند در جایی دیگر از قرآن نیز پیامبر خود را که از

۱. منوی معنوی، چاپ رمضان (کلاله خاور) ص ۳۵۵، س ۳۱.

۲. نحل/ ۱۵. ترجمه از آقای فولادوند.

۳. طه/ ۴۵-۴۲. ترجمه از آقای فولادوند.

۴. آل عمران/ ۱۵۸. ترجمه از آقای فولادوند. آیاتی که همین مضمون یا شبیه آن را در خود پرورانده باشند، در قرآن بسیار یافت می‌شوند؛ از جمله: توبه/ ۱۲۸؛ فتح/ ۲۹؛ قلم/ ۴.

در جوامع روایی نیز از پیامبر (ص) نقل شده است که فرموده‌اند: ان الله أمرني بمداواة الناس كما أمرني باقامة الفرائض؛ خداوند مرا به مدارا با مردم امر فرموده است، همان‌گونه که به اقامه فرائض فرمان داده است.

نهج البلاغه، باغستانی خرم از این دست لطایف است. سیاسی ترین موضوعات عصر آن امیر ایمان و بیان، در شیواترین و ادیبانه ترین قوالب سخن، بیان شده است. اینک دو سطر از سومین خطبه نهج البلاغه که به خطبه شقشقیه نامبردار است، تبرکاً و تبرجاً، به شاهی آورده می شود.

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَخْلَى
مِثْهَا مَخْلُ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى. يَنْخَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ
وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛

هان! به خدا سوگند جامه خلافت را درپوشید
و می دانست خلافت جز مرا نشاید، که
آسیاسنگ تنها گرد استوانه به گردش درآید.
کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان
است، و مرغ از پریدن به قله ام گریزان.^۲

تشبیه خلافت به جامه غصبی و خودداری از ذکر نام غاصب
و تشبیه خود به قطب آسیاب و قله کوه و ... نه از بایسته های
سیاست که از شایسته های سخن ادیبانه گفتن است.
خواننده نهج البلاغه، در عین آنکه خود را غرق در حکمت
و اندرز می بیند، کام و ذائقه اش همیشه شیرین و یانمکین است.
کمترب عبارت بلند و یا کوتاهی را می توان در سخن امیرالمؤمنین
(علیه افضل صلوات المصلین) نشان داد که در آن ملاحظت و یا
حلاوتی نباشد، و هرچه موضوع مهمتر می شود، نهج البلاغه بر
نمک و شیرینی خود می افزاید. این یک دانه از آن خرمن انبوه
است:

إِذَا أَمَلْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ؛^۳

چون تنگدست شدید، به صدقه دادن با خدا
سودا کنید.

همه می دانند که برای تجارت، باید سرمایه خود را به کار
انداخت؛ اما اگر تجارت با خدا، باید از همان سرمایه اندک خود
نیز گذشت. و چون این، کاری غیر معمول، نتیجه آن نیز از
نوع حاصل تجارت های معمولی نیست.

در زبان فرهنگی، همه حرمت دارند، حتی آنان که جانب

این زبان است و فرهنگی نوشتن، بر نمی تابد که از نخست خط
و نشان کشد. در این گونه نوشته ها، خواننده شأن داوری را پیدا
می کند که جز به مدارک و اسناد نمی نگرد، و تحت تأثیر
جوسازی های ارباب کننده قرار نمی گیرد. کسی که فرهنگی
می نویسد، یعنی در رگ های قلم او خون فرهنگ در جریان
است، برای خواننده خود چنان شأن و احترامی قائل است که او
رابی نیاز از چرخاندن چوب بیم و تهدید و تحمیق می داند.

به شیرین زبانی توان بُرد گوی
که پیوسته تلخی بُردِ تندروی
تو شیرین زبانی ز سعدی بگیری
تُرش روی را گو به تلخی بمیر!

این زبان هم مانند هر زبان دیگری، برای خود بلوغ و نارسایی
و پختگی و خامی دارد. بلوغ و پختگی آن، هنگامی است که
نویسنده، فراتر از موضوع نوشتار خود، معلومات
و دانستی هایی را در خود گرد آورده باشد. مطلب و موضوعی
که در یک نوشتار پخته و بالغ می پرورد، آرایه های بسیار باید به
خود بسته باشد. از شعر و نکته سنجی های ادیبانه بگیری تا
اطلاعات تاریخی و لطایف حکمی. نوشتن، طریقه ویژه خود را
دارد و یک نوشته فرهنگی پسند، باید که آکنده از نکات بدیع
و دلکش باشد. سخن، هر قدر که محققانه و عالمانه باشد، باز
بی نیاز از آراستن های صوری و لفظی و معنایی نیست. در زبان
فرهنگی، حتی اگر سخن از مرگ و معاد باشد، باز فضای مقال،
شاداب و خندان است. حوصله و ذائقه مردم روزگار ما می طلبد
که هر غذایی را چاشنی و نمکی باشد. بی ادویه و مخلفات
سفره، مقوی ترین غذاها، خوش نمی گوارد. این قلم هیچ منع
شرعی و یا اجتناب عرفی نمی بیند که نویسنده ای در پروراندن
جدی ترین مطالب دینی، سخن خود را به شوخ طبعی های
عالمانه بیاراید و به تعبیر پیشینیان ما هرگاه و هر جا از مطایبه
غفلت نکند. حلاوت و زیبایی قرآن، آنجا که به کافران مژده
دوزخ می دهد، دیدنی و بلکه بلعیدنی است. تعبیرهایی مانند
وَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ عَلِيمٍ (آنان را به عذاب سخت، مژده ده) جز
آنکه پاره ای توجیه های تفسیری دارد و چندی استظهارهای
علمی را فریاد می آورد، نوعی مطایبت و سخن از سر لطافت
و ظرافت گفتن نیز هست.

۱. سعدی، بوستان.

۲. ترجمه از استاد سید جعفر شهیدی.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۸. ترجمه استاد شهیدی.

حرمیت دیگران را نگاه نمی‌دارند. در زبان فرهنگی، قلم آسوده می‌چرخد و آلوده به ناسزاگویی‌های غیرتمندانه! نمی‌گردد. غیرت دینی و حمیت فرهنگی، سرمایه‌های خجسته فکر فرهنگی است، اما این بدان معنا نیست که رگ‌ها را متورم کرد و چشم‌ها را گرد و خشمناک. به قول سعدی:

دلایل قوی باید و معنوی

نه رگ‌های گردن به حجت قوی

خلاصه آن که معنا و محتوا، همه کار نیست، بلکه هزار نکته باید تا سخنی مقبول طبع مردم صاحب‌نظر افتد.

بس نکته غیر حُسن بیاید که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود

زبان فرهنگی، هم‌سونگر، متنوع، باطراوت و به هر ذائقه‌ای شیرین است. در اثبات و به کرسی نشانیدن ایده یا فرضیه‌ای، به همه آنچه نزد خواننده اعتبار و مقبولیت دارد، چنگ می‌زند. از همه جذابیت‌های نوشتاری سود می‌برد و دست‌کم بخش عمده‌ای از آنها را به کار می‌گیرد. صمیمیت و تواضع که از نگاه فرهنگی می‌تراوید، در قلم فرهنگی، نمودهای لفظی و معنایی می‌یابد. در چنین نوشتارهایی، نویسنده خود را وامدار و خادم خواننده می‌داند و می‌کوشد که او را مهربانانه با خود همراه کند. مثلاً اگر نویسنده‌ای خواست، جسمانیّت معاد را برای خواننده خود، ثابت کند، آیا پی‌درپی آوردن براهین عقلی و نقلی کافی است. این رویه، ممکن است آگاهی‌بخش باشد، اما آیا تأثیرگذار نیز هست؟ شما به عنوان یک خواننده معمولی یا حرفه‌ای کدام یک از دو عبارت زیر را می‌پسندید و کدامین با دل شما، ارتباط صمیمی و تأثیرگذار برقرار می‌کند؟

الف) معاد جسمانی، در دین اسلام آنچنان اهمیت و جایگاهی دارد که انکار آن مساوی و مساوق با کفر است.

ب) اگر معاد جسمانی را نتوانیم در باور خود بگنجانیم، باور ما از بخش عمده‌ای از معارف اسلامی، محروم و تهی خواهد شد. گزاره ب، صراحت و تیزی جمله الف را ندارد، اما به دلایلی

چند فضیلت‌های آن بیش از جمله الف است:

اولاً جمله ب سخن را به نتوانستن می‌کشاند، نه نخواستن. و این خود القای این نکته روان‌شناختی است که همه

می‌خواهیم، ولی شاید نتوانیم اثبات و یا باور کنیم. نویسنده با چنین القایی به خواننده حق داده است که در این موضوع به مشکل برخوردده است. زیرا بحث معاد جسمانی، از مباحثی است که به راحتی نمی‌توان از اثبات عقلی - نه نقلی - آن آسود. این‌گونه سخن گفتن به خواننده اطمینان می‌دهد که نویسنده مشکل او را دریافته است و به اصطلاح درد او را می‌داند. بدیهی است که چنین خواننده‌ای از چنان نویسنده‌ای اثرپذیرتر است. زیرا حس همدردی بر نویسنده و خواننده سایه انداخته است. ثانیاً آغاز جمله با «اگر» شائبه اتهام و تکفیر را جای خود می‌نشانند. زیرا همه چیز معلق و آویخته شده است. حال آنکه عبارت الف، به صراحت سخن از انکار و قهراً کفر به میان می‌آورد.

ثالثاً تکفیر و اعلام کفر دیگران، مثنوّه بسیار دارد و با توجه به سوابق و لواحق تکفیر، این طریقه اسلام‌گستری، چندان خوشایند و ضروری و تنها راه نیست. گذشته از همه اینها، در یک بحث علمی شاید نیاز چندان به یادآوری احکام شداد و غلاظ فقهی نباشد؛ مگر در جای خود.^۱ بنابراین عبارت ب توانسته است با ذکر همان حکم شرعی، سخنی از تکفیر و انکار به میان نیارد و از این دو لبه تیز اعتقادات دینی، پرهیز کند. اما اگر به دقت بنگریم، محرومیت و تهی شدن از بخش عمده‌ای از معارف دینی، معنایی جز کفر و الحاد و انکار ندارد.

رابعاً تعبیر محرومیت ما و تهی شدن ما، آنچنان نرم و ظریف است که تیزی‌های بحث را صیقل داده، دلسوزانه خواننده را به چنین اعتقاد سرنوشت‌سازی دعوت می‌کند. به هر روی زبان فرهنگی، در مقام تبلیغ عالمانه، مهربانانه و مشفقانه دین است، و این همان زبانی است که اینک برداری بلند و گوش‌هایی شنوا دارد.

سه) شاکیه فرهنگی: از دیگر لوازم یک کار فرهنگی توجه به شاکیه و شمایل مناسب برای آن است. شاکیه فرهنگی، یعنی هیأت ظاهری و عناصر رونمای اثر. در اینجا فرهنگی، مقابل

۱. نگارنده می‌داند که عقیده به معاد جسمانی از اهم اعتقادات اسلامی است و مانند هر مسلمان دیگری بدان سخت پایبند و معتقد است. لیکن سخن در نحوه بیان اهمیت این اصل دینی و زمینه‌سازی برای اعلام حکم فقهی آن است.

ناهنجاری خزیده باشد، باور نتوانند کرد که نویسنده‌ای چنین خوش ذوق و باسلیقه، سخنی ناروا و نامقبول گوید. هرچند این معادله، فراگیر و صدق کلی ندارد، اما با عادات و باورهای ناخودآگاه مردم، چه می‌توان کرد؟
درست است که:

صورتِ زیبا نمی‌آید به کار
سیرت زیبا اگر داری بسیار^۳

اما این نیز حقیقتی است که:

آن را که دل از عشق پر آتش باشد
هر قصه که گوید همه دلکش باشد^۴

حال که بی سیرتانی زیباروی، چنین فرصت و اقبالی دارند، چرا نیک سیرتان، خویش را نیارایند؟ و چشم و ابروی معنا را به مشاطهٔ حُسن، زیور ندهند؟

در طلیعهٔ نوشتار حاضر، گفتیم که نویسندگی کاری است فرهنگی اولاً، و نیاز به ذوق و ذائقه پروری دارد ثانیاً؛ اینکه به همین مقدار دست و پا شکسته، خود را از توضیح فرهنگی بودنِ امر نویسندگی فراغت می‌دهیم و امید می‌بریم که در نوبت آینده، آثار بی‌بدیل ذوق و ذوقمندی را در نوشتن بررسییم. و این چند بیت زیبا را از مخزن الاسرار نظامی به حُسنِ مطلعی، بنویسید:

خطّ هر اندیشه که پیوسته‌اند
بر سر مرغانِ سخن بسته‌اند
پردهٔ رازی که سخن پروری است
سایه‌ای از پردهٔ پیغمبری است
بی‌سخن آوازهٔ عالم نبود
این همه گفتند و سخن کم نبود
نکته نگه‌دار، بسین چون بُود
نکته که سنجیده و موزون بُود
صدر نشین تر ز سخن، نیست کس
دولت این مُلک، سخن راست بس^۵

۱. نگارنده، کتاب نده‌های دل‌نگی خود را با همین پیشکش نامه آغازیده است.

۲. شیخ محمود شبستری، گلشن راز.

۳. سعدی، بوستان.

۴. مولانا، مثنوی.

۵. نظامی، مخزن الاسرار، در فضیلت سخن.

کهنگی و سنت‌گرایی افراطی می‌ایستد. استفاده از همهٔ ابزارهای نوین و امروزین در نوشتار، شرط توفیق‌مندی نویسنده است. ابزارهای نوین فرهنگی، علایم و نشانه‌های سجاوندی را تا عناوین فصول و بخشهای نوشته را شامل می‌شود. نام اثر، نام فصل، طریقهٔ آغاز، رعایت ایجاز و پرهیز از اطناب، استفاده از نشانه‌ها، قطع و وصل‌های فنی، التزام به شیوهٔ صحیح و جدید در املای فارسی، کلمات نو و خوش‌نوا و اگر در توان نویسنده بود، آهنگین نوشتن، همه از لوازم و شکل‌دهندهٔ کار خوب فرهنگی است. شاید بتوان بلند و قاطع گفت که موسیقی در عبارات، بیش از نیمی از اثرگذاری آنها را تضمین می‌کند. بنگرید به این دو پیشکش‌نامه:

الف) تقدیم به منتظران واقعی حضرت ولی عصر (عج) که عمر خود را به انتظار گذرانند.

ب) پیشکش به آنان که با آرزو زیستند، و از درس انتظار، یک جمعه غیبت نکردند.^۱

حداقل امتیاز دومین بر اولی، آهنگ و موسیقی آن است؛ گو اینکه در عبارت ب، به طرزی ادیبانه و بدیع و ایهام‌دار، کلمات انتظار، جمعه و غیبت و آرزو، کنار هم نشسته‌اند.

در شا کلهٔ نوشته‌های مؤثر، استفاده از کلمات نو - اما نسبتاً متداول - و پرهیز از الفاظ مندرس - هر چند متداول - شرط راه است. اینها، و صد نکتهٔ باریک‌تر از آنها، نمای نوشته را آنچنان براق و آراسته می‌کنند که هر چشمی را به دیدار خود می‌خواند و هر دلی را به دلدادگی، شوقناک می‌سازد.

شکل و شمایل یک نوشته، باید صورت زیبایی را فریاد خواننده بیاورد که سیرت زیبا را نیز در پس آینهٔ صورت دارد. اقبال و رغبت انسان‌ها به زیبایی و ملاحظت، محدود به برخی از جلوه‌های آن دو نمی‌شود. بلکه هر جا که میان اجزای یک ترکیب، موزونی و توازن و زیندگی افتد، دل می‌رُباید و سودنِ سرها را به آستان خود اجازت می‌فرماید.

چو در لفظ است، گویندش فصاحت

چو در شخص است، گویندش ملاحظت^۲

از این جهت، نوشتار خوش ترکیب و خوش تراش، مانند صورت زیبا، در دل‌ها کشش و رغبت می‌افزاید. مردم، همان‌گونه که باور نمی‌کنند در زیر این صورت موزون، سیرت